عکس: علی محمدی/ ایران

روایتی از بازار تهران در آن روز سیاه کرونا

شلوغی خوفناک «مشیر خلوت»

مریم طالشی
گزارش نویس

زن سرش را نزدیک دختر جوان می‌برد و یک بار دیگر می‌پرسد تا خیالش راحت شود. «مطمئنید بازار باز است؟ بی خودی این همه راه نیامده باشم.» دختر با اطمینان به نشانه تأیید سر تکان می‌دهد. «مطمئنم باز است. اصلاً همه می‌خواهند بروند بازار دیگر.» دختر این را می‌گوید و با دست به دور و برش اشاره می‌کند. واگن زنانه نسبتاً شلوغ است. آنها که ایستگاه امام خمینی(ره) پیاده نشده‌اند تا تغییر مسیر بدهند، مقصد نود درصدشان بازار است. صدای دستفروش‌ها در همهمه واگن رساتر از باقی صداهاست. «روسری‌های شیک و مجلسی دارم، بشور و بپوش. جنسش عالی است، تکان نمی‌خورد. بیند از توی ماشین، آخ نمی‌گوید. نگاه کنید یک دانه‌اش سر خودم هم هست. دیگر توی مغازه جنس ۲۵ تومانی پیدا نمی‌کنی خواهرم. این را هم که این قیمت می‌دهم، خرید قبلم است. بخر سودش را ببر.» یکی دو زن توجهشان جلب می‌شود. روسری‌ها را روی سر می‌اندازند و از همدیگر نظر می‌خواهند. «آبی نفتی به صورت تو می‌آید. بنفش بی‌حالت می‌کند. مشکی نگیر دیگر، ۱۰ تا مشکی داری.» گفت‌وگوهای معمول رد و بدل می‌شود و زن‌ها که از شباهت شان می‌شود حدس زد خواهرند، عاقبت بعد از چند بار پرو سرپایی، دو تا شال آبی و خردلی برمی‌دارند. «آلوچه دارم. تمیز و بهداشتی. کار خودم است، بدون دخالت دست.» دختربچه شش، هفت ساله چشمش به بسته‌های نرم و قهوه‌ای آلوچه‌های توی دست زن است که بدجوری دهان آدم را آب می‌اندازد. چیزی به مادرش می‌گوید. مادر با تردید نگاهی می‌اندازد اما عاقبت دست می‌کند توی کیفش و یک ۱۰ هزار تومانی درمی‌آورد و سه کیسه آلوچه از زن می‌گیرد. دختر کوچولو فی‌الفور کیسه یکی از آلوچه‌ها را باز می‌کند و آن را به دندان می‌کشد.

ایستگاه پانزده خرداد، بیشتر مسافران پیاده می‌شوند. خانم مسنی که به نظر نگران است جا بماند، زودتر از روی صندلی بلند شده و سعی می‌کند برای خودش راهی به سمت در باز کند. جوانترها راه می‌دهند تا پیاده شود. چند تا دختر نوجوان با هم شوخی می‌کنند و قاه‌قاه می‌خندند. سوژه‌شان کلاه بافتنی است که یکی‌شان سرش گذاشته و بقیه دارند سر به سرش می‌گذارند که توی این گرما این چیست که گذاشتی سرت؟!

تمام این صحنه‌ها عادی است، عادی‌تر از آنچه آدم اصلاً بهشان توجه کند. بارها سوار مترو شده‌ام و این مسیر را پیموده‌ام. همیشه در همین ایستگاه راهم را میان انبوه جمعیتی که به سمت بازار روانه شده‌اند، باز کرده‌ام؛ گاهی حتی به سختی. امروز از همان روزهاست. فرقش با دفعه‌های قبل اما زیاد است؛ خیلی زیاد. روزی است که بیشترین قربانیان کرونا ثبت شده است؛ روز سیاه کرونا.

زمانی که به بازار می‌رسم، خبر شوک‌آور هنوز پخش نشده. ساعت ۲ بعدازظهر اعلام می‌کنند که در ۲۴ ساعت گذشته، ۴۱۵ نفر در اثر ابتلا به کرونا درگذشته‌اند. آدم یاد همان جمله برشت می‌افتد که اتفاقاً آنقدر توی شبکه‌های اجتماعی دست به دست شده که دیگر تقریباً همه آن را شنیده‌اند: «آنکه می‌خندد، هنوز خبر هولناک را نشنیده است.»

اخبار هولناک اما روزهاست شروع شده. اولش خانه نشینی و قرنطینه برای خیلی‌ها جدی بود. بعد جریان عادی زندگی برقرار شد و عادی و عادی‌تر شد. برای خیلی‌ها دیگر کرونا آن چهره ترسناک و دلهره‌آورش را از دست داده است.

میان جمعیت از پله‌ها بالا می‌روم. نور پدیدار می‌شود و لختی بعد، آسمان تمام و کمال خودش را پهن می‌کند بالای سر آدم‌ها. وسط خیابان پانزده خرداد دارند عملیات شهری انجام می‌دهند که جزئیاتش را به واسطه حصار پلاستیکی آبی رنگ که دورتادورش کشیده‌اند، نمی‌توان دید. در نتیجه بند آمدن بخشی از مسیر، جمعیت فشرده‌تر تردد می‌کند. تقریباً نمی‌شود کسی را پیدا کرد که ماسک نداشته باشد، البته اگر ماسک زیرچانه‌ها را هم به حساب بیاوریم.

نزدیک ظهر است و روبه‌روی اغذیه‌فروشی‌ها می‌شود جمعیتی را دید که مشغول گاز زدن به ساندویچ‌های پت و پهن و سرکشیدن نوشابه شیشه‌ای هستند. تعداد زن‌ها و بچه‌ها بیشتر است.

«صدای من را هم عوض می‌کند؟ هرچیزی که بگوییم؟» مرد در حالی که دارد بقیه پول مادر پسربچه را می‌گذارد کف دستش، جواب بچه را می‌دهد: «آره عموجان، اول سوت را بگذار توی دهانت و بعد هرچه دوست داری بگو.» بچه می‌خواهد امتحان کند که مادر سرش داد می‌زند: «اینجانه! بگذار برویم خانه.» مرد دوباره شروع می‌کند حرف زدن با سوت سوتک توی دهانش که صدایش را شبیه شخصیت‌های کارتونی می‌کند. ماسک را زیر چانه زده. «اینجا هر روز همین قدر شلوغ است؟» مرد با همان صدا جواب می‌دهد: «هر روز.» و بعد سوت را درمی‌آورد و می‌گوید: «مثل شب عید است ولی کاسبی خبری نیست.» در بساط دستفروشی‌اش، همان سوت‌سوتک‌هایی است که پسربچه خریده و چند تکه اسباب‌بازی دیگر. بعضی‌ها بی‌اعتنا رد می‌شوند و برخی هم توجهشان برای چند لحظه به صاحب صدا جلب می‌شود. مرد می‌گوید از زیر ماسک نمی‌تواند صدای سوت سوتک را دربیاورد و مجبور است مدام ماسک را بردارد. می‌گوید تا به حال که خدا را شکر مریض نشده و از حالا به بعد هم خدا بزرگ است.

> مشیر خلوت بازار شلوغی است و آدم فکر می‌کند لابد این کسب و کار رونق دارد اما مغازه‌دارها چیز دیگری می‌گویند شلوغی اینجا الکی است. همه برای گشت و گذار می‌آیند. طرف می‌آید ۴ تا دکمه و زیپ بخرد و یا اصلاً خریدی ندارد. بیشتر تفریحی می‌آیند. کسی که این را می‌گوید به این نکته هم اشاره می‌کند که در این راسته یکی دو تا مغازه خرده‌فروشی هم هستند که آنها فروش شان اتفاقاً بهتر است

زنی دارد از یک دستفروش دیگر نشانی «مشیر خلوت» را می‌پرسد. مرد می‌گوید از کنار مسجد برو، آنجا از هر که بپرسی نشانت می‌دهد. زن راه می‌افتد و من هم دنبالش راه می‌افتم. از دروازه مسجد داخل می‌شود و از کنارگذر تاریک می‌گذرد. چند باری این مسیر را آمده‌ام. می‌رسد به دالان‌های تودرتوی بازار که آدم‌ها یا برای گشت وگذار و تماشا گذرشان به آنجا می‌افتد یا قصد خرید کلی یا جزئی دارند. زن بعد از یکی دوبار پرسیدن و طی کردن چند دالان و پیچیدن به راهروهای تودرتو به مقصد می‌رسد. مشیر خلوت یک سرسرای دوطبقه است که حجره‌ها دورتا دورش ردیف شده‌اند و به واسطه راهروی باریکی که نرده‌های فلزی، عابران را از خطر سقوط به زیرزمین حفظ می‌کند، با هم مرتبطند. اینجا راسته عمده فروشان ابزار و یراق دوخت و دوز است. دکمه و نخ و لایی چسب و انواع وسایل مورد نیاز برای کسانی که کسب و کارشان با این دست ابزار در ارتباط است چون مغازه‌دارها جنس تکی نمی‌فروشند و مثلاً اگر دکمه بخواهید باید حداقل یک بسته صدتایی‌اش را ببرید.

بازار شلوغی است و آدم فکر می‌کند لابد این کسب و کار رونق دارد اما مغازه‌دارها چیز دیگری می‌گویند. «شلوغی اینجا الکی است. همه برای گشت وگذار می‌آیند. طرف می‌آید ۴ تا دکمه و زیپ بخرد یا اصلاً خریدی ندارد. بیشتر تفریحی می‌آیند.» کسی که این را می‌گوید به این نکته هم اشاره می‌کند که در این راسته یکی دو تا مغازه خرده فروشی هم هستند که آنها فروش شان اتفاقاً بهتر است. دکمه ۶۰۰ تومانی عمده را دانه‌ای ۲ هزار تومان می‌فروشند. کرونا باعث نشده اینجا خلوت‌تر شود؟ مغازه‌دار دیگری که این را از او می‌پرسم، پوزخندی می‌زند و جواب می‌دهد: «فقط کار ما کساد شده اما شلوغی بازار همیشه همین است. فقط بحث خرید نیست، برای مردم بیشتر جنبه سرگرمی دارد. نگاه کنید چقدر خانم مسن اینجا می‌بینید. خب اینها که تولیدی و خیاطی ندارند که کارشان گیر باشد. قاعدتاً باید بنشینند توی خانه که مریض نشوند اما عین خیالشان نیست. آنها که مجبورند سر کار بروند، بحث شان جداست اما آدم اگر فقط برای اینکه حوصله‌اش سر می‌رود، راه بیفتد بیاید بازار دیگر خیلی بی‌مبالاتی است. من زن و بچه خودم از خانه تکان نمی‌خورند. نمی‌دانم این خانم‌ها چطور جرأت می‌کنند هر روز دست بچه‌های کوچکشان را بگیرند و راه بیفتند توی بازار؟!»

نفسم زیر سقف سرای مشیر یا همان مشیر خلوت زیر دو تا ماسک می‌گیرد. راهم را از یک خروجی می‌گیرم و وارد یکی از دالان‌های اصلی بازار می‌شوم. جمعیت به آرامی در حرکت است. ساعت از دو گذشته. خبر هولناک اعلام شده است.

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری در خانه‌های سفید قرار دهید که هر رقم در سطرها، ستون‌ها و مربع‌های کوچک ۳ در ۳ یکبار دیده شود

۳۵۱۵

آسان

۱			۹	۷		۴	۶	۳
۶		۵	۲					
		۴				۸		۵
	۱	۷	۸	۳				
۵			۶		۷			۸
				۵	۱	۳	۷	
۴		۸						
		۲			۹			
۲	۷	۹		۱	۴			۶

متوسط

	۳			۸	۵		۹	۱
		۸	۳					
۹	۱		۷					
		۱		۲			۳	
		۴		۷		۸		
	۷			۵		۴		
					۷		۵	۶
						۹		
۶	۸		۵	۳			۲	

سخت

		۶				۵	۹	
	۴				۹		۲	
۲								۶
			۱			۲	۶	
		۱	۶	۵	۷	۸		
	۸	۴			۳			
۴								۷
	۳		۹				۵	
	۶	۵				۳		

خیلی سخت

	۱	۷						
		۴				۸	۵	
					۲	۹	۴	۱
	۸		۷	۹				۶
۵				۲	۴		۷	
۳	۶	۸	۱					
	۲	۱				۶		
						۳	۱	

حل جدول سودوکو شماره ۳۵۱۵

آسان

۱	۸	۴	۶	۳	۵	۹	۷	۲
۹	۳	۶	۸	۱	۷	۴	۵	۲
۲	۵	۷	۹	۴	۲	۱	۸	۶
۶	۴	۲	۵	۸	۱	۷	۳	۹
۸	۱	۵	۳	۷	۹	۶	۲	۴
۷	۹	۳	۲	۶	۴	۸	۱	۵
۴	۶	۸	۱	۵	۳	۲	۹	۷
۵	۲	۹	۴	۷	۶	۳	۱	۸
۳	۷	۱	۷	۲	۸	۵	۴	۶

متوسط

۴	۳	۵	۸	۶	۱	۲	۹	۷
۱	۸	۲	۳	۹	۷	۵	۶	۴
۶	۹	۷	۴	۵	۲	۱	۸	۳
۸	۱	۹	۶	۳	۵	۷	۴	۲
۵	۴	۳	۷	۱	۸	۶	۲	۹
۲	۷	۶	۹	۴	۱۰	۸	۳	۵
۹	۲	۸	۱	۷	۶	۳	۵	۱۰
۳	۶	۱۰	۵	۸	۴	۹	۷	۱
۷	۵	۴	۲	۱۰	۹	۱	۱۰	۶

سخت

۷	۱	۶	۴	۸	۳	۵	۹	۲
۳	۴	۵	۹	۷	۱	۶	۲	۸
۲	۹	۸	۶	۵	۲	۴	۱	۷
۸	۶	۴	۲	۱	۵	۷	۳	۹
۵	۲	۱	۳	۹	۷	۸	۶	۴
۹	۷	۳	۸	۶	۴	۲	۵	۱
۴	۸	۹	۵	۲	۶	۱	۷	۳
۶	۵	۲	۱	۳	۸	۹	۴	۷
۱	۳	۷	۷	۴	۹	۳	۸	۵

خیلی سخت

۸	۱	۳	۷	۴	۵	۶	۹	۲
۶	۷	۲	۸	۹	۱	۳	۵	۴
۹	۵	۴	۲	۶	۳	۸	۱	۷
۱	۸	۷	۵	۳	۹	۲	۴	۶
۴	۳	۶	۱	۲	۷	۵	۸	۹
۵	۹	۸	۴	۱۰	۶	۷	۳	۱
۳	۶	۹	۱۰	۵	۸	۴	۷	۱
۷	۴	۱	۶	۸	۲	۹	۱۰	۵
۲	۱	۵	۹	۷	۴	۱	۶	۸

یک جدول با دو شرح

جدول روزنامه *ایران* دارای دو «شرح عادی و ویژه» است. در صورت تمایل به حل دو شرح ابتدا یکی از شرح‌ها را با مداد حل کرده و سپس با پاک کردن جواب شرح اول، به حل شرح دوم بپردازید.

۷۴۸۱

جدول عادی

افقی:
۱- عجول و دستپاچه -اثری بسیار خواندنی از «ناصرخسرو»
۲- واقع‌شدن- جان‌پناه- نام پسرانه با ریشه فارسی
۳- به‌مقصد واردشدن- درختچه‌ای زینتی- تهی
۴- اشاره نزدیک- تصدیق فرنگی- شهری در استان «کرمان»- حرف موصولی
۵- سیب‌زمینی هندی- رخنه- هنگام
۶- بسیار سخت- سؤال- ابرپایین آمده
۷- بعضی اوقات- گلزن ایرانی «ماریتیمو»- پاسخ دلگرم‌کننده
۸- ماشین قدیمی- اسیرکردن- مانند هم
۹- نام زنانه فرنگی- الیاف مصنوعی- شرافتمند، بزرگوار
۱۰- ویتامین جوانی- وارونه- لطافت و ظرافت
۱۱- کافه- حرکات صورت- واحد مساحت
۱۲- خزیدن روی زمین- آهسته و یواش یواش- مساوی عامیانه- برزن
۱۳- فاقد بیماری- عدد بلبل!- ییلاق «کرج»
۱۴- خودرا با آن می‌بینیم- چربی گوسفند- خرگوش نریا ماده
۱۵- پرنده‌ای زیبا- دارای فضایل و کمالات بودن

عمودی:
۱- تفسیر قانون اساسی به عهده... است- جد رستم
۲- ضد ضرب!- فناوری اطلاعات- آباد
۳- زندان پایتخت- از شعرای شیرازی سده دهم- رساندن پیام به مردم
۴- سپس- شریک- جنس جنگجو- کلام خودخواه
۵- عنصری شیمیایی- بدنام- پیاپی
۶- زیر خاک پنهان کردن- تندوزود- ازوطن دور افتاده
۷- واحد نظامی بزرگتر از گردان- روی خط بودن در فضای اینترنت- شرکت خودروساز «ژاپن»
۸- اسم دخترانه- جناح لشکر- محل
۹- قبراق- پیتزای خوشمزه- رشوه
۱۰- کثرت آمد و شد- مشهور- شامل همه
۱۱- حرف معرفه- از پوشاک زنانه- برای اینکه
۱۲- قیمت، بها- آب مایه دباغی- استخوان پهنی در قدام مفصل زانو- از حشرات
۱۳- جمع مکان- رنگ قهوه‌ای مات- ورقه‌ای دال بر عضویت در جایی
۱۴- بخش پرچم گل- کوچه‌ای قدیمی در «تهران»- سریر
۱۵- خوشمزه- قصیده‌سرای ایرانی سده ششم

جدول ویژه

افقی:
۱- فضایی تابستان نشین که معمولاً شکل هشت گوش دارد- آلبومی با صدای «شهرام ناظری»
۲- بسیار حمله کننده- افسون- مرکز «فیلیپین»
۳- آموزشگاه تحصیلی- کانی‌های آلومینیوم سیلیکاتی- کتاب «میشل انده»
۴- جزیره کشورمان- کاهن- جزیره‌ای نزدیک «لاوان»- قرمز کمرنگ
۵- نفس سوخته دلان- آن که راهی تازه یابد- کمیابی
۶- سازمان امور خیریه- دربایست- تصدیق «ایتالیایی»
۷- سبزدشت- شهری در «روسیه»- درخت انگور
۸- رنجش در رابطه- اصطلاحی در عکاسی- چک دردسرساز!
۹- قوج- نوعی آنزیم- وبا
۱۰- اشاره بعید- مدعی شدن- باجه
۱۱- فیلم «رامبد جوان»- رادار زیردریایی- دشنام
۱۲- مشک آب- آبزی لذیذ- تفاله کنجد- نغمه
۱۳- رجزخوانی!- صدای به هم خوردن دو چیز فلزی- اهریمن
۱۴- غارت- عزم- بازیچه کودکان
۱۵- شهر بسیار زیبای «ایتالیا»- آخرین رهبر اتحاد شوروی بود

عمودی:
۱- اثر «سهروردی»- شانه
۲- یکی از اسباب نانوایی- فرمان کشتی- تباهی‌ها
۳- ضربه زننده- رود مرزی- خوش رو
۴- کنایه از چاق- کشتی گیر آماده- بازیگر «کانادایی»- شهرتوریستی استان «فارس»
۵- صدای گریه- آجیل تلخ و شیرین- مرغ می‌رود!
۶- اندرون دهان- سیاستمدار- صعود
۷- حیران- اختلال زبان پریشی- فیلمی از «شهریار بحرانی»
۸- شب پیش- واحدی شمارشی در شیمی- عضو جایگاه حفظ اسرار
۹- رابط الکتریکی- مرکز «مالی»- لال
۱۰- دهی دیدنی در «مشگین‌شهر»- پیرایه- یک زبان برنامه‌نویسی
۱۱- شهر بی‌دفاع!- ماده‌ای که با آن می‌توان سیر یک ماده رادر بدن تعقیب کرد- دوچرخه‌سوار «اتریشی»
۱۲- فراگیر- نشان مفعول- سراسر- از حشرات
۱۳- سال‌ها- به تصاحب درآوردن- صبر زرد طب سنتی
۱۴- از لوازم آرایشی- جادوگر- کلید خودرو
۱۵- دنباله- مخترع «لیزر»

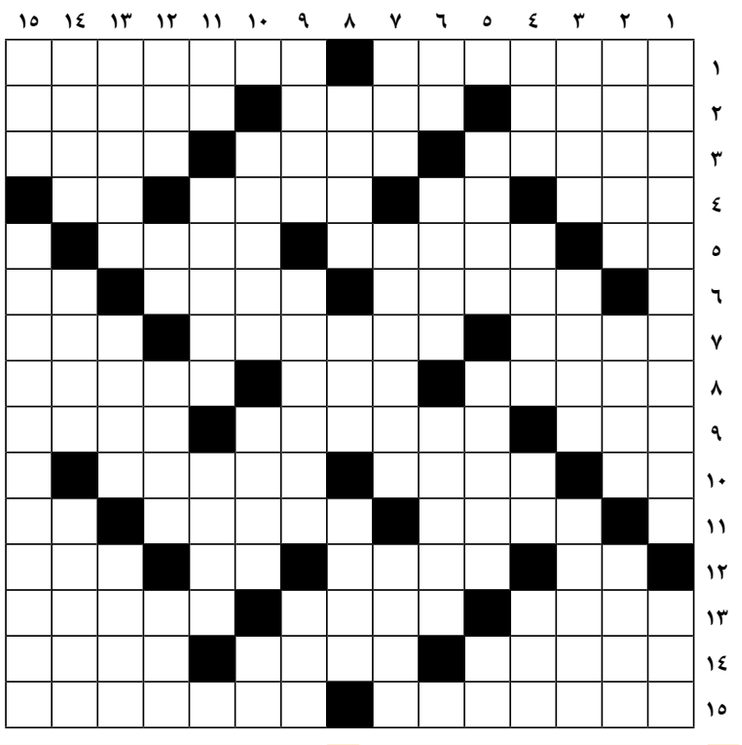

حل جدول عادی شماره ۷۴۸۰

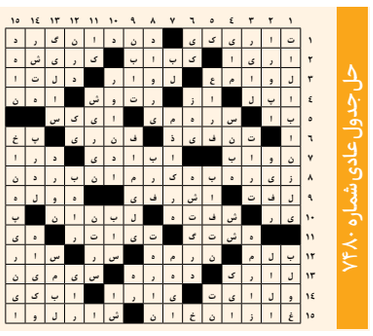
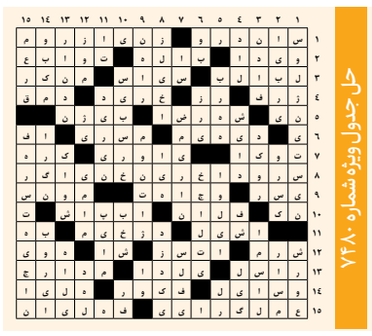
حل جدول ویژه شماره ۷۴۸۰